

پدرم زیر سنگینی علم، «شاه حسین» شد

درباره یکی از نشانه‌های عزاداری مشهد در موزه که سال‌هاست همچون صاحبش در جوار امام‌رضا(ع) بست نشسته است



حسن احمدی‌فرد؛ علم شاه‌حسین حالا مجاور شده. بست نشسته است توی موزه حرم و تکان هم نمی‌خورد؛ آن هم بعد از چندین دهه که بر دوش علم‌کش‌های مشهدی، سلام می‌داده است به حضرت. درست مثل خود شاه‌حسین که پانزده‌شانزده سالی است دراز کشیده است در صحن جمهوری. عشق این‌طور است، آدم دنیا را می‌گردد و آخرش آرام می‌گیرد کنار کسی که یک عمر عاشقش بوده است. زندگی «غلامحسین غیورمرادی» دقیقاً همین‌طور سبزی شده است. هم زندگی خودش و هم علمش. هیئتی‌های مشهد هنوز علم شاه‌حسین را یادشان است که چطور علم‌کش‌ها زیر سنگینی‌اش کمر خم می‌کرده‌اند؛ مثل خود شاه‌حسین که یک عمر کمر خم کرده بود زیر سنگینی عشق ائمه اطهار^(ع). نمی‌شود محرم باشد و دسته‌های عزادار در کوچه و خیابان‌های مشهد باشند و کسی یادی از شاه‌حسین نکند؛ خود شاه‌حسین نمی‌گذارد؛ کسی را می‌اندازند جلو تا کاری بکند. گفت‌وگو با «محمد غیورمرادی»، پسر شاه‌حسین، همین‌طوری فراهم شد.



شاه حسین کامیونش را فروخت و خرج علم کرد

آیت‌ا... بهجت بود. ایشان علم‌ساز بود. «حاج امیر عرب» هم بود. ایشان هنوز هم کارگاهش در همان خیابان آیت‌ا... بهجت است. حاج‌امیر هم در ساخت علم شاه‌حسین کمک کرده بود. گمانم بعضی از تیغه‌ها کار ایشان است. اما در مجموع این علم، یک یا دو سازنده ندارد؛ هر گوشه‌اش را کسی کار کرده است. بابا همه ایران را گشته بود که بتواند حیوانات علمش را کامل کند. هر جا که فلزکاری بود و کارش اسم و رسمی داشت، حتماً شاه‌حسین می‌رفت و می‌دید و احیاناً برای علمش چیزی از او تهیه می‌کرد. این کار آن قدر ادامه پیدا کرد که دیگر سنگینی علم‌طوری شده بود که سه نفر هم نمی‌توانستند حملش کنند. بابا آمد و علم را پنج نفره کرد. الان علم شاه‌حسین یک علم پنج‌نفره است، یک علم سیزده‌متری با نوزده تیغه. البته درست است که علم شاه‌حسین علم بزرگی است اما چیزی که این علم را شاخص کرده است، این‌ها نیست. اینکه این علم اسم درکرده است. به سادگی و اخلاص خود شاه‌حسین برمی‌گردد. شاه‌حسین عاشق بود و در عشقش صداقت داشت. این خلوص به علمش هم صفا داده بود وگرنه مقداری آهن چه لطفی می‌تواند داشته باشد که این قدر معروف بشود. این معروف شدن از جای دیگری می‌آمد و باور کنید تا عنایت خود حضرات نباشد، کسی نمی‌تواند در این دستگاه صاحب نامی بشود. همه چیز عنایت خود حضرات است.

علم شاه‌حسین چطور از موزه حرم مطهر سر درآورد؟

شاه‌حسین این سال‌های آخر عمرش، همه عشق و امیدش این بود که علمش را برساند به کربلا، خیلی هم تلاش کرد اما نشد. آخرش یکی از هیئتی‌ها به ایشان پیشنهاد کرد علمی که همه عمرش در شهر امام‌رضا(ع) و در محضر ایشان بوده و روزهای عاشورا و تاسوعا و ایام آخر صفر، به ایشان سلام داده‌است، همین جاماند. پیشنهاد کرد که شاه‌حسین علم را اهدا کند به موزه حرم مطهر. ایشان هم پذیرفت و علم شاه‌حسین رفت به موزه حرم. ابتدا در موزه جایی را که بشود علم را گذاشت، نداشتند. کلی این طرف و آن طرف کردند تا بالاخره جایی پیدا شد؛ طوری که از طبقه بالا به علم را می‌شود دید. جالب است که در موزه، پنجره فولاد قدیمی حرم مطهر هم هست. علم هم نزدیک پنجره است؛ یعنی باز هم در حال سلام دادن به حضرت است.

البته آن موقع، آن علم، علم یک‌نفره بود؛ یعنی علمی بود که یک نفر علم‌کش، می‌توانست آن را بلند کند. من متولد سال ۱۳۵۰ هستم و از وقتی یادم می‌آید، بابا علم داشت. تا حوالی سال ۱۳۷۰ علم شاه‌حسین یک علم یک‌نفره بود. از آنجا دیگر آن ذوق قدیمی در شاه‌حسین بیدار شد. شاه‌حسین که همه عمرش در هیئت‌ها و زیر علم گذشته بود، از اینجا دیگر تصمیم گرفت، یک علم سنگین به عشق حضرت اباعبدل...^(ع) بسازد. بابا بعد سراغ فلزکارها رفته بود که مجسمه‌های روی علم را برایش بسازند. بیشتر این فلزکارها هم اصفهانی بودند. بابا خیلی از حیوان‌های روی علمش را از اصفهان خریده بود. این از ابداعات شاه‌حسین است که آمد و گفت چرا باید حتماً علم را یک نفر حمل کند؟

خب یک نفر می‌تواند در وسط علم باشد و دو علم‌کش دیگر هم در دو طرف آن. این‌طور بود که علم شاه‌حسین شد یک علم سه‌نفره. تا قبل از آن چنین چیزی نبود. شاه‌حسین آمد و شاسی علم را عوض کرد؛ یک شاسی تهیه کرد که بتواند بار سنگینی طوقه و تیغه‌ها و حیوانات علم را تحمل کند. تیغه همان صفحات فلزی‌ای است که به حالت عمودی روی شاسی علم سوار می‌شود. طوقه هم همان تیغه‌وسط علم است که بزرگ‌تر از دیگر تیغه‌هاست. برای آنکه علم تعادل داشته باشد، تعداد تیغه‌های آن فرادست؛ یعنی غیر از طوقه که در وسط است، تیغه‌ها به تعداد برابر و به حالت قرینه، در دو طرف طوقه قرار دارند.

از اینجا دیگر علم آرام‌آرام شد همه چیز شاه‌حسین. دیگر همه فکر و ذکرش علمش بود. عنایت هم فراوان دیده بود زیر اره. یکی از انگشت‌هایش قطع شد و دو انگشت دیگرش فقط به پوست آویزان بودند. ایشان را می‌برند بیمارستان آمریکایی‌ها. آن بیمارستان در خیابانی اسمش الان شده است «خیابان آیت‌ا... بهجت». آنجا دکتر می‌گوید فایده‌ای ندارد و انگشت‌هایت می‌افتند. شاه‌حسین به دکتر می‌گوید؛ شما فقط انگشت‌هایم را بخیه بزن. باقی‌اش با خودم. آنجا متوسل می‌شود به حضرت قمر بنی‌هاشم^(ع) و شفایش را می‌گیرد. انگشت‌هایش خیلی زود خوب می‌شود و فقط یکی از انگشت‌هایش، شاید همان که قطع شده بود، مقداری کج جوش خورده بود.

در ساخت علم شاه‌حسین، آن تیغه‌ها و طوقه و... چه کسی به شاه‌حسین کمک می‌کرد؟

مرحوم رجایی که فوت کرده است. اگر اشتباه نکنم «حاج علی رجایی»؛ کارگاهش در همین خیابان

را حتماً یادشان هست در پیچ دوم تلگرد. بابا بعد از آن خانه‌ای خرید در «نوفل لوشاتو»، پشت صد اوسیمما. چند سالی آنجا بودند. آن خانه را هم معامله کردند و رفتند در بولوار خیام^{۱۰}، روبه‌روی فضای سبز. بعد هم رفتند وکیل‌آباد. سال ۱۳۸۷ که بابا به رحمت خدا رفت، در آن خانه بودند.

شاه‌حسین اهل کدام هیئت بود؟ بیشتر به کدام هیئت می‌رفت؟

شاه‌حسین خصوصیتی داشت که در همه جلسات شرکت می‌کرد. همه هیئتی‌ها هم می‌شناختندش؛ نه فقط در مشهد، در خیلی از شهرهای دیگر هم. هیئت‌ها را می‌شناخت و هر وقت فرصت می‌کرد در جلساتشان حاضر می‌شد. خدا بیامرز دفترچه‌ای داشت که در آن دفترچه اسم و آدرس هیئت‌ها را می‌نوشت؛ تهران، سمنان، شاهرود، چون راننده بود، در شهرهای مسیرش، هیئت‌هایشان را می‌شناخت. مثلاً می‌دانست «حاج ناصر سمنانی» شب‌های جمعه جلسه دارد. اگر شب جمعه، سمنان بود، حتماً خودش را به آن جلسه می‌رساند. تربلی را یارک می‌کرد گوشه خیابان و می‌رفت هیئت. شاه‌حسین مثلاً در تهران، به هیئت «طیب» هم می‌رفت که هیئتی قدیمی است و در واقع ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و وقایع بعد از آن نقش داشته است. حتی یک سال در عاشورا و تاسوعا، همین علمش را- علم شاه‌حسین را- برده بود به آن هیئت. علم را باز کرده بودند و گذاشته بودند داخل کامیون و در تهران دوباره سرهم کرده بودند.

قصه علم شاه‌حسین از کجا شروع شد؟

خب عشق به علم و علم‌داری که گفتیم از سال‌های کودکی با شاه‌حسین بود. شروع ساخت علم شاه‌حسین به همان سال‌های رانندگی بیابان برمی‌گشت. راننده‌های بیابان در قدیم فقط راننده نبودند؛ تعمیرکار هم بودند. ماشین‌ها که مثل حال‌نوب، نو و کم‌کار، از امداد خود رو و این حرف‌ها هم که خبری نبود. برای همین راننده‌های بیابان، اگر لازم می‌شد، باید خودشان ماشین را تعمیر می‌کردند و راه می‌انداختند. قدیم معروف بود که راننده بیابان باید بتواند موتور پیاده کند. بابا می‌گفت من در جاده موتور پایین آورده‌ام، گیربکس پایین آورده‌ام. راننده‌های قدیم، همه همین‌طور بودند. بابا هم فنی بود. برای همین خودش رفته بود و «شاسی» علم را تهیه کرده بود. به آن محور افقی شاسی. بابا شاسی علمش را خودش درست کرده بود.

علم، «شاه‌حسین» شده بود.

شاه‌حسین در عین اینکه هیئتی بود و علم‌دار، خیلی هم شوخ بود. می‌گفت هنوز هجده‌نوزده سال بیشتر نداشتم که به پدرم گفتم؛ زن می‌خواهم. پدرم باورش نمی‌شد؛ می‌گفت؛ پسر جان تو هنوز دهن‌ت بوی شیر می‌دهد. گفتم؛ این حرف‌ها نیست. من زن می‌خواهم. آخرش پدرم به مادرم و خواهرها گفت؛ به فکر باشید و برای این زن پیدا کنید که ما را عاصی کرده است. حالا ایشان خودش که این‌ها را می‌گفت، تعبیراتی داشت که خیلی نمی‌شود گفت و نوشت (می‌خندد).

مادرم حدوداً پانزده‌شانزده سال داشته است و پدرم هجده‌نوزده سال که با هم ازدواج می‌کنند. خانواده مادرم اهل «کوچه نوغان» بودند و پدرم هم که جوادی‌به بزرگ شده بود، حاصل ازدواج مادرم و شاه‌حسین هم ۱۰ فرزند است؛ هفت پسر و سه دختر. سه نفر از اخوی‌ها فوت کرده‌اند؛ یکی شان چهار پنج ماه پیش فوت کرد. یکی از همشیره‌ها هم بارسل به رحمت خدا رفت. الان از بچه‌های شاه‌حسین شش نفر دیگر مانده‌اند. من که در خدمت شما هستم پسر چهارم.

کار اصلی شاه‌حسین چه بود؟

شاه‌حسین سال‌ها تجاری می‌کرد؛ شغل‌های دیگری هم داشت؛ اما در اصل راننده باری بود، تربلی داشت. کارش کار جاده بود و رانندگی. مثلاً وقتی از میدان بار، بار میوه می‌خورد به تهران، می‌برد، بار لوله بود، می‌برد. لوله را می‌گویم، چون خودم یادم هست. لوله‌های بزرگی بود که آدم از داخلشان رد می‌شد. بابا این‌ها را بار تربلی می‌کرد و می‌برد. راننده جاده بود و برایش فرقی نمی‌کرد بار چه باشد.

خانه شاه‌حسین کجا بود؟

خانه‌ای که بیشتر بچه‌ها آنجا به دنیا آمدند در «کوچه عیدگاه» بود. من آن خانه را یادم نمی‌آید. بابا اینکه همان‌جا به دنیا آمدم. اما تعریف آن خانه را هم از خود بابا، هم از قدیمی‌ها زیاد شنیده‌ام. خانه بزرگی بوده است؛ دو در هم داشته؛ یکی از «کوچه دربند» که الان شده پشت حرم و نزدیک است به شارستان؛ «خیابان شهید شوشتری» به‌نظرم. یک درش هم از خود عیدگاه بوده است. می‌گویند هیئت‌ها از یک در می‌آمده‌اند و از در دیگر خارج می‌شده‌اند. در آن خانه خیلی جلسه برگزار می‌شده است. خانه بعدی بابا در طلاب بود؛ انتهای بیست‌متری طلاب. بابا آن موقع در طلاب یک حمام عمومی خریده بود، در محله «تلگرد». قدیمی‌های تلگرد، «حمام حسین‌شاه»

آقای غیورمرادی، خانواده پدری شما با آن اصالت یزدی، چطور از مشهد سر در آورده بود؟

قدیم‌ها که ماشین نبوده است، زواری که از شهرهای دیگر می‌خواسته‌اند به زیارت بیابند، با قافله شتر می‌آمده‌اند. پدرم و مادر شاه‌حسین، هر دو یزدی بودند. این‌طور که بابا، به نقل از پدر و مادرش تعریف می‌کرد، خانواده پدری و خانواده مادری‌اش در یکی از همین سفرها، همسفر بوده‌اند. دو خانواده در مسیر با هم آشنا می‌شوند و خانواده پدری شاه‌حسین، دختر آن خانواده دیگر را برای پرسش خواستگاری می‌کند. بازان‌طور که با تعریف می‌کرد، مادر خدایا برترش شرط می‌کند که باید خانه و زندگی‌اش مشهد باشد. داماد هم که پدر شاه‌حسین باشد، قبول می‌کند و این‌طور می‌شود که خانواده‌ها با هم «وصلت‌کار» می‌شوند. ازدواج که می‌کنند، پدر شاه‌حسین به قولش عمل می‌کند و زن و شوهر می‌آیند و مجاور می‌شوند. این‌طور می‌شود که شاه‌حسین مشهد به دنیا می‌آید اما پدر و مادرش یزدی بوده‌اند.

شاه‌حسین فرزند بزرگ خانواده بود؟

نه. دو همشیره و یک برادر دیگر داشت که از خودش بزرگ‌تر بودند.

کدام محله بزرگ شده بود شاه‌حسین؟

این‌طوری که یادم می‌آید، محله پدری شاه‌حسین «کوچه جوادی‌به» بود. خانه پدر بزرگ پدری‌ام آخر کوچه جوادی‌به بود. کودکی بابا آنجا گذشته بود. بابا نه ساله بوده است که خوابی می‌بیند و در خواب به ایشان عنایتی می‌شود. شاه‌حسین در همان سن کم می‌آید پیش پدرش و می‌گوید؛ من می‌خواهم برای خودم علم داشته باشم. پدرش که ذوق و شوق شاه‌حسین را می‌بیند، می‌گوید؛ باشد. خودم برایت علم درست می‌کنم. بعد با چند لوله و حلب و پرچم و این‌ها برای شاه‌حسین علم کودکانه‌ای درست می‌کند؛ یک علم حلبی. بابا می‌گفت همان علم را برمی‌داشتم، بچه‌های کوچک را جمع می‌کردم و می‌آمدیم سمت حرم. می‌گفت در همان عوالم کودکی، هیئت کودکان راه می‌انداختم. این عرق از همان موقع هادر شاه‌حسین بود. بعدها هم که بزرگ‌تر می‌شود، باز هم در هیئت‌ها علم‌کشی می‌کند. اصلاً این عنوان «شاه‌حسین» هم از همان‌جا آمده بود. می‌گفتند علم‌های سنگینی را که علم‌کش‌های دیگر چند متری بیشتر نمی‌توانستند حمل کنند، بابا حمل می‌کرده است؛ آن‌گونه که هیئتی‌های می‌گویند دیگر نگوییم «غلام‌حسین»؛ بگوییم «شاه‌حسین». بابا زیر سنگینی

کار علم‌کشی، اینکه علم‌کش می‌تواند سنگینی علم را تحمل کند، اول از همه به محبت است، به عشق است. عشق که باشد، قصه عوض می‌شود. علم‌کشی کار دل است، نه کار بازو. دیده‌اید آدم‌ها وقتی می‌خواهند بار سنگینی را بردارند، می‌گویند یاعلی^(ع)، حتی نام این حضرات به آدم قدرت می‌دهد. علم‌کش که می‌رود زیر علم و می‌گوید؛ یا حسین^(ع)، همین نام متبرک سیدالشهدا^(ع) و آن فضای معنوی به او قدرت می‌دهد که سنگینی علم را تحمل کند. ساختار خود علم هم طوری است که تحمل وزنش را ممکن می‌کند. خب

علم یک شاسی دارد که یک میله کشیده است. تیغه‌ها هم به شکل مساوی روی این شاسی سوار شده‌اند. تیغه‌ها حالت ایستا ندارند و فنی هستند و عقب و جلو می‌روند. این‌ها باعث می‌شود که جابه‌جایی علم ممکن شود؛ اگرچه که کار سختی است. علم‌کش‌ها وسیله‌ای دارند به نام «فلق». مشهدی‌ها به آن می‌گویند فلق؛ تهرانی‌ها می‌گویند «هیگلی». فلق چند تسمه است از چرم محکم و جان‌دار که مثل یک جلیقه روی شانه و دور کمر علم‌کش را می‌گیرد. جلوی فلق جایی است که چوب محور علم داخل آن می‌رود. علم که روی دوش

علم‌کش قرار گرفت، علم‌کش دو دستش را می‌آورد و محور علم را می‌گیرد تا علم به جلو «گله نکند» یعنی به جلو خم نشود. حفظ تعادل در علم‌کشی خیلی مهم است. علم‌کش قرار است قدم بردارد و علم را جلو ببرد. باید بتواند تعادل علم را حفظ کند. به هر حال علم‌کشی بنیه قوی می‌خواهد و از قدیم هم علم‌کش‌ها پهلوان و ورزشکار بوده‌اند. الان از علم‌کش‌های پیشکسوت «حاج اصغر فرهنگ» هست و «اصغر پهلوان» که ورزشکار است و از قدیم دوروبر علم شاه‌حسین بوده است. از قدیمی‌ترها هم «حاج حسن اردکانیان» بوده که به

هیئت‌داری معروف بوده و علم‌کش هم می‌کرده است. از قدیمی‌ها «غلام‌حسین ششمی» هم بوده است. من خودم مرحوم غلام‌حسین ششمی را دیده بودم. ایشان از نظر جثه آن قد‌ها هم درشت نبود. اما در کار خودش بلی بود و دوربر جثه‌اش، جگر داشت. مشهد علم‌کش «اسمی» کم ندارد؛ برای اینکه علم زیاد دارد. غیر از علم شاه‌حسین علم «رضا نجار» هم هست. خود «حاج‌رضا نجار» هم هستند الحمدلله. علم ایشان هم خیلی پر بار است و علم‌کش‌های زبده و سنگین وزن می‌روند زیر آن. خودم هم زیر علم ایشان رفته‌ام. «علم حجاران» هم



علم پربرای است و علم «حاج‌آقا نمایی». علم ایشان هم علم پربرای است. فرزندان حاج‌آقا نمایی هستند و علم‌داری و هیئت‌داری می‌کنند. هیئتشان حوالی گنبدسبز است؛ علمشان هم همان جاست.